

ایستاد هفت

سال سی و پنجم، شماره ششم
بهار و آسفند ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۰

آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید! | چاپ نوشت (۱۷) |
برگی از ادبیات ضد صوفی در مسلمانان هند | نسخه خوانی (۳۹) |
آینه‌های شکسته (۷) | مرگ چنین خواجه... | تازیدن؟ تاسیدن؟
ناهیدن؟ | خراسانیات (۳) | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۳) |
متنی دیگر از سنیان دوازده‌امامی | نوشتگان (۱۱) | نظریه
آواشناختی خلیل بن احمد و زبان‌شناسی هندی | طومار (۹) |
اشارات و تنبیهات (۷) | حدیث «علي مع الحق» از عبات الأنوار |
رباعیات صرفی کشمیری در دیوان خاقانی | سحر با باد می‌گفتم
حدیث آرزومندی | **نکته، حاشیه، یادداشت**

جويا جهان بخش | مجيد جلیسه
رسول جعفریان | حیدر عبوضی
محمد سوری | مسعود راستی پور
امید حسینی نژاد | آریا طیب زاده
میلاد بیگلرلو | احمد رضا قائم
مقالی | علی زاد | حمید عطاری
نظری | علی بوذری | سید علی
میرافضلی | مرتضی علی زاده نجار |
خلیل حسینی عطاری | علی ایمانی
ایمنی | مرتضی کریمی نیا | سید
محمد حسین حکیم

جامع‌العلوم القرآن، تفسیر آبی الحسن الرماني
اپوست آینه پژوهش | روند تحول نگاه اهل سنت به نهج البلاغه در قرن هفتم هجری

برگی از ادبیات ضد صوفی در مسلمانان هند

رساله دافع الملحدین ابراهیم بن فضل الله (قرن یازدهم / دوازدهم هجری)

به کوشش رسول جعفریان

| ۴۹ - ۷۷ |

۴۹

آینه پژوهش | ۲۱۰
سال ۳۵ | شماره ۶
بهمن و اسفند ۱۴۰۳

چکیده: ادبیات صوفیانه از قرن سوم به بعد در بسیاری از نقاط جهان اسلام حضور دارد و این ادبیات، همواره مخالفان و موافقانی داشته است. همچنین درجه نفوذ تصوف در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است؛ چنان‌که دشمنی و مخالفت با آن هم شدت و ضعف داشته است. این جدال میان فلاسفه و صوفیه، فقیهان و صوفیان و... وجود داشت و تولید ادبیات نقد و ردنویسی در این زمینه بسیار بالا بوده است. نوشته‌های یادشده که رساله ما هم یکی از آنها و به احتمال مربوط به قرن یازدهم یا دوازدهم شبه‌قاره است، اغلب حاوی اطلاعات تاریخی یا کتاب‌شناسانه با ارزش است. این رساله که ظاهراً به چاپ نرسیده است، می‌تواند ما را با برگی از این مجادله عمیق و ریشه‌دار آشنا کند و درباره‌ی پاره‌ای از کتاب‌ها و آداب و رسوم صوفیانه و جدال بر سر آنها آشنا نماید.

کلیدواژه‌ها: ادبیات صوفیانه، متن پژوهی، قرن دوازدهم، تصوف، هند.

A Page from Anti-Sufi Literature Among Indian Muslims:

Resaleh Dāfil al-Mulhidin

Ibrāhīm ibn Faḍl Allāh (11th/12th Century AH)

Edited by Rasul Jafarian

Abstract: Sufi literature has been present across many parts of the Islamic world since the 3rd century AH and has always had both supporters and opponents. The influence of Sufism has varied across different historical periods, as has the intensity of opposition to it. The conflict between Sufis and other intellectual groups - whether philosophers, jurists, or others- has given rise to a substantial body of critical and polemical literature. The present treatise, likely dating to the 11th or 12th century AH in the Indian subcontinent, is one such work. Like many similar writings, it contains valuable historical and bibliographical information. This unprinted treatise sheds light on a significant chapter in the longstanding debate over Sufi doctrines, practices, and related literature, offering insight into the criticisms and challenges Sufism faced in this context.

Keywords: Sufi literature, textual studies, 12th century AH, Sufism, India.

مجموعه ۱۷۸۸۱ در کتابخانه مجلس (۲۳۹ برگ) که تاریخ کتابت پاره‌ای از رسائل آن از نیمه قرن سیزدهم هجری است، چند رساله را دربردارد. مؤلف برخی رساله‌ها آمده و برای پاره‌ای مؤلفی یاد نشده است. تاریخ تألیف رسائل نیز روشن نیست. در این مجموعه، ابتدا چند منتخب از پاره‌ای مطالب با عنوان «انتخاب منتخب احادیث»، «جمع کردن متفرقات»، سپس «کتاب [نامه] اوصیک بالتقوی»، و... سپس: دافع الملحدین از ابراهیم بن فضل الله، سلک السلوک بدون نام مؤلف، تحفه خانی از فیض الله بن محمد بن علی، رساله در آداب و اخلاق و عرفان بدون نام مؤلف و تفسیر قرآن باز بدون نام مؤلف آمده است. تاریخ کتابت رساله دوم و سوم ۱۲۴۸ است. نسخه هندی، مطابق گرایش‌های اخلاقی - عرفانی شایع در این دوران است. رساله‌ای که در اینجا می‌آوریم، همان رساله نخست با عنوان «دافع الملحدین» است که در فریم‌های ۱۶ تا ۲۷ قرار گرفته است. نویسنده نام آن را در مقدمه می‌آورد و می‌گوید مطالبی از کتاب‌های مختلف در رد این زنادقه - یعنی صوفیه مورد - فراهم آورده و نامش را «دافع الملحدین» نهاده است. نویسنده که در آغاز رساله نامش را «ابراهیم بن فضل الله» می‌نامد، مسافری است که از بیرون - کجا؟ - به هند آمده و پس از دیدن رفتارهای ناهنجار شماری از صوفیان، این نقد را بر آنان نوشته است. فضای رساله، بر اساس مذهب سنی و از نوع تعهد به شریعت بر اساس مذهب اهل سنت و جماعت و علیه اباحی‌هاست. منابع نویسنده، آثار شناخته شده‌ای از اهل سنت از نوع حنفی - ماتریدی است؛ اما هیچ اشاره‌ای در جایی از آن به منابع شیعی نیست. او تاریخ ورودش را هم به هند نیاورده است، چنان‌که از خودش هم هیچ اطلاعی به دست نداده است.

ارزش این رساله بیش از هر چیز به گزارشی است که از وضع صوفیان این دیار می‌دهد و آرای آنها را ذکر می‌کند. در میان آنها گاه استدلال‌های تازه و نظرات جدید دیده می‌شود که ما را در فهم ادبیات صوفی - ضد صوفی کمک می‌کند. ممکن است درباره منابع او، یعنی کتاب‌ها و رسائلی که استفاده کرده است، در جاهای دیگر مطالبی باشد، چنان‌که برخی شناخته شده است؛ اما به هر حال نام چند رساله خاص هم به میان آمده که می‌تواند ارزشمند باشد. نزاع میان صوفیه و دینداران ارتدوکس، در همه جای دنیای اسلام معمول و در جریان بوده است و این رساله هم برگه‌ی دیگر برای نشان دادن ماهیت این اختلاف‌ها و مدل‌های فکری رایج میان دو گروه است که در اینجا توضیح داده شده است.

چنان‌که اشارت رفت، نویسنده ضد صوفی است و ادبیات او گاهی تند می‌شود؛ چنان‌که این صوفیان را اباحتی و زندیق می‌نامد و حتی برخوردهای تندتری مانند تکفیر

هم با آنها دارد. می‌کوشیم با دادن عناوین فرعی به مطالب رساله، دیدگاه‌های نویسنده در متهم کردن صوفیان را نشان دهیم. در این رساله، پاره‌ای از روایات مورد استناد قرار گرفته است که برای بیشتر آنها هیچ منبعی ذکر نشده است.

گزارش او از این روایات در مقایسه با آنچه در منابع رسمی اهل سنت آمده، گاه متفاوت است. در اینجا دلیلی برای مطابقت دادن آنها نبود. بسیاری از آثاری از این قبیل، این قبیل روایات را از منابع خاص خود که طی قرون تغییراتی هم در عبارات آنها داده شده است نقل می‌کنند، بدون آنکه آنها را با منابع اصلی تطبیق دهند. خود این امر موضوعی برای پژوهش حدیث‌شناسان است. طبعاً ما آنچه در نسخه بود را آورده‌ایم. در این رساله، عبارات نامفهوم دیگری هم بود که باید با «کذا» مشخص می‌کردیم تا روشن شود یا دست کم ما معنای روشنی برای آن نیافته‌ایم. نسخه دومی هم در اختیار نبود تا مطابقت داده شود.

کتاب‌ها و رساله‌هایی که در این رساله از آنها نام برده شده و اغلب بدون نام مؤلف است، اینهاست: تفسیر امام زاهد بخاری؛ تنبیه الغافلین ابوليث سمرقندی؛ جناح النجاج مولانا فیض الله؛ خلاصة الاحکام؛ رساله متبرک؛ رساله مکيه؛ رساله مولانا ضياء الدين سنایی؛ عوارف المعارف سهروردی؛ عیون المجالس؛ فوائد الفوائد یا کلام حسینی؛ مجموع ملکی؛ معرفة المذاهب غزالی؛ منهاج العابدین غزالی؛ نوادر فتاوی؛ وصیت نامه سهروردی (صاحب عوارف). همچنین از صدر شهید، سرخسی و نسفی مطالبی نقل شده، اما نامی از کتاب‌هایشان به میان نیامده است. اینان از علمای مشهور مذهب حنفی - ماتریدی هستند.

درباره آنچه به صوفیه مورد نظرش در هند نسبت می‌دهد، دو بخش دارد: یکی عقاید و دیگری رفتارهای خاص. در میان رفتارها گاه نکات جالب توجهی وجود دارد. وی درباره صوفیه مورد نظر می‌گوید: «چون این احقر الناس در ولایت هند رسید، دید بعضی مردمان را که خود را در لباس درویشی آراسته‌اند و اعتقاد خود را بر نفاق و ضلالت گماشته‌اند». وی در جای دیگری می‌گوید: «روح را جزء الله می‌گویند و گفتار جوکیان و سناسیان را در کار می‌بندند». وی که مکرر آنان را زنادقه و اباحتیان می‌نامد، از «پوشیدن طوق، و زنجیر آهن، و تراشیدن ریش» توسط آنان یاد می‌کند. ظهور کارهای کرامت‌گونه را از سوی آنان رد می‌کند و درباره این کارهای آنان از تعبیر «امور اتفاق یا وسواس شیطانی یا استدراج و یا سحر» یاد می‌کند. وی در جای دیگری آنان را «صوفیه حشویه» می‌نامد که کار آنها «رقص و سماع و اعضا جنبانیدن و دستک‌زدن و بیت‌گفتن وصال آوردن و بخ‌بخ کردن است و چنگ و رباب و بربط نواختن»

است. طبعاً درباره باورهای آنان نیز مطالب متفاوتی می‌گوید که از آن جمله انکار حقیقت، حلال شمردن مال مسلمانان، اظهار اینکه علم حجاب راه است و مطالب دیگری که در بیشتر موارد مورد اعتراض مخالف صوفیه قرار گرفته است. یک نکته مهم در این متن، اشاره به ظهور دسته خاصی از صوفیه در خراسان در حوالی سال ۶۰۰ است. عبارت او این است: «بدان که نیز در محل دیگر در مجموع ملکی مذکور است که مذهب اباحه، دیرینه است، مخفی بود در میان خلق و در تاریخ ستمانه جماعتی در خراسان پدید آمد که ایشان را حیدری گویند، و ایشان را شخصی بود در ترکستان حیدرنام، مذهب اباحت آشکارا کردند، و محاسن سوختند و زنجیر بر دست و پای خود نهادند، و جامه‌ها پوشیدند بی‌آزار و بی‌پیراهن و پای برهنه می‌رفتند، و غسل کردن و نماز را از میان برگرفتند، و محرمات شرع را چون زنا و لواطت و شرب خمر مشروع داشتند؛ و بر چنگ و طبل و بریط سماع را روا داشتند، و شریعت شمردند، و علما و فقها و اسلام را دشمن گرفتند، و مقتضی طبع و ارادت خود سخنان گفتند برخلاف شرع. و طایفه‌ای از کوه نیز تبع ایشان گرفتند، و این قوم نیز سخنان گفتند که بیرون بودند، یعنی مخالف شرع و از قاعده شرع، و در روش ایشان مکر و عذر است. و این قوم نیز علما و فقها را دشمن داشتند. گفتند که مار و کژدم را همنشین بودن به از آنکه با عالم و فقیه؛ و حقیقت و سعادت ابد و شقاوت متعلق به نظر پیر است هرکه را پیر قبول کرد، او سعادت ابدی یافت، و هرکه را پیر رد کرد، او در شقاوت ماند. و هم ایشان گفتند مصحف‌ها باید شست که سخن پیر ما نیست، و این طایفه گفته‌اند از نماز چه فایده حاصل می‌آید و در سال‌ها که نماز گزارده دیدند، چه به دست آمد، و در وقت نماز خود را به فکر مشغول داشتند، و به فکر فایده خود را بر فریضه نماز تفضیل نهند، و علوم دینی را حجاب راه گویند».

چنان‌که روشن است این اشاره تاریخی، باید جریان خاصی را در مقطع تاریخی مورد اشاره آن در نظر داشته باشد. درباره تعبیر «حیدری» نیز توضیحی تازه و از نظر تاریخ‌گذاری آن جالب توجه است. آیا می‌تواند به دعوی حیدری - نعمتی پیش و پس از صفوی در ایران هم ارتباط داشته باشد؟

به‌هر حال این رساله افزون بر آنکه فضای مناظره صوفیه - فقها را در میان اهل سنت در حوزه شبه‌قاره نشان می‌دهد، با ذکر پاره‌ای از جزئیات می‌تواند در روشن کردن برگی از تاریخ این مناظرات سودمند باشد.

کتاب دفاع المومنین این است

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس حضرت محمدت لاکه فرستاد قرآن مجید بر محمد علیه الصلوٰه والسلام بخت خوب بیان واضح و روشن داده
 غای و مومنان را و الزام حجت کافران و منافقان و درود و سجود و بر سر کاینات و غیر موجودات رد کننده کفر
 و بدعت و نصیب کننده شریعت که نام باک و محمد است و بر بر روان او که قبیله ستم و داعی البودت اند و بر امامان
 ماضی که هر یکی چون چرانی در میان و چو ستارگان راه فاه در میان و از بس یکدیگر دعوت و دلالت نیز بخت
 نبوی و سنت مصطفوی میگردند بعد از آن میگویند بر بنده ضعیف الخفیف الراجی المدحمة السد الفقیر ابراهیم بن فضل +
 الله عقرا الله و لواله الدیبه و احسن الیهما و الیه چون این احقر اناس در ولایت بند رسید دید بعضی
 مردمان که خود را در لباس درویشی آراسته اند و اعتقاد خود را بر نفاق و ضلالت گاشته اند و میست
 تو میبندار که هر گوشه نشین دین دار است ای بسا خفته که هر رشته او زاری است و بعضی مسلمانان ضعیف
 عقل را در راه باطل دعوت میکنند و این دعوت شیطان را ارتداد میگویند و بعضی خلق سست عقیده بر
 ایشان اقتضا میکند ندو با لفاظ باطل چندین ولایت را خراب میکنند بنا بران الفاظ چند برای رد تدریب
 این ذناب قدیم از کتب معترض جمع کرده و دفاع المومنین نام نهاده آمد تا طالب راه راست بمطالعه این
 کتاب بحون الله و حسن توفیق خود را از کم و کید ایشان نگاه بیدار داشتند الله الموفق قوررتهم و ان
 هذا صراطی مستقیم فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بک عن سبیل الله یعنی چنین باشد که خداست صراطی فرمود بدست
 این راه که شما را نمودم و در رفتن آن شریع فرمان فرمود بچ راهی راست است این راه کسیر و بریز راه
 روید و در راههای دیگر جو کشتهها مختلف ملتهای باطل میشود که شمارا برانگیزد و کشند از میز دین رحمان و در
 افکنند از راه راست مسی با جنایچه از مصایح است گفت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول علیه السلام
 برای ما خط کشید و فرمود هذا سبیل الله پس در راستان و چپای حملهها کشید و فرمود دین را بهر شیطان
 اند بر سر راه شیطانی است و بخواند و ما را بران راه بسو شتابانید و از راه شیطانی احقران فایند
 زیرا که هر که از راه شریعت پای لغزید از بختی بروی خط برکشت خود باسد و از کسبت راهی دیدم بهر فتنه
 زان یکی کل شد که همه خارا در تفسیر امام علی بد باری رحمة الله علیه آورده است که مخالفان سنت با کفر انواع
 ایشان بدو قسم باز کرده اند یکی قسم از ایشان منکران بودیت اند و آن جزیان اند و در میان و با میان
 اند و مخالفت این آنست که کوهنیز ما مجبوریم بقدر و قضا بدست ما هیچ نیست بخت بران غی و اقوال او
 کرداری که از بنده در وجود مبادی بقیاسی ضعیف میاید بنده را دران کسبیه و عملی اختیار نیست خواه نیک است

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه در نام نویسنده و کتاب]

[۱۹] سپاس بی‌قیاس مر حضرت صمدیت را که فرستاد قرآن مجید بر محمد - علیه الصلوة والسلام - به لغت عرب بیان واضح و روشن و راهنمای مر مؤمنان را و الزام حجّت کافران را و منافقان را و درود بی‌معدود بر سید کاینات و مفخر موجودات، ردکننده کفر و بدعت و نصب‌کننده شریعت که نام پاک او محمد است و بر پیروان او که محیی سنته و ماحی البدعت‌اند و بر امامان ماضی که هر یکی چون چراغی درخشان و چون ستارگان راهنما ولی منان و از پس یکدیگر دعوت و دلالت به شریعت نبوی و سنت مصطفوی می‌کردند.

بعد از آن می‌گوید بنده ضعیف النّحیف الرّاجی الی رحمة الله الفقیر ابراهیم بن فضل الله غفرالله له ولوالدیه و احسن الیهما و الیه چون این احقرالتاس در ولایت هند رسید، دید بعضی مردمان را که خود را در لباس درویشی آراسته‌اند و اعتقاد خود را بر نفاق و ضلالت گماشته‌اند.

بیت:

تو مپندار که هر گوشه‌نشین دیندار است ای بسا خرقه که هر رشته او زناری است و بعضی مسلمانان ضعیف عقل را در راه باطل دعوت می‌کند و این دعوت شیطان را ارشاد می‌خوانند. و بعضی خلق سست عقیده بر ایشان اقتدا می‌کردند و به الفاظ باطل چندین ولایت را خراب می‌کنند.

بنا بر آن الفاظ چند برای ردّ مذهب این زنادقه - خذلهم الله - از کتب معتبر جمع کرده، و دافع الملحدین نام نهاده آمد تا طالب راه راست به مطالعه این کتاب - بعون الله و حسن توفیقه - خود را از مکر و کید ایشان نگاه باید داشت والله الموفق.

[سنت و مخالفان آن: جبریان، مرجیان، اباحتیان، معتزلیان]

قوله تعالی «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» [انعام: ۱۵۳]، معنی چنین باشد که خدای تعالی فرمود: به درستی این راه که من شما را نمودم و در رفتن آن شارع فرمان فرمودیم، راهی راست است، این راه گیرید و بر این راه روید و در راه‌های

دیگر چون کیش‌های مختلف و ملت‌های باطل می‌شود که شمایان را پراکنده کنند از این دین رحمان و دور افکنند از راه راست مسلمانی چنانچه از مصابیح است.

گفت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که رسول (ص) برای ما خطی کشید و فرمود: «هذا سبیل الله»، پس در راستان و چپان وی خط‌ها کشید و فرمود: این راه‌ها شیطانی‌اند، بر سر هر راه، شیطانی ایستاده می‌خواند مردمان را بدان راه. هوشیار باشید و از راه شیطانی احتراز نمایید؛ زیرا که هر که را از راه شریعت پای لغزید، اثر بدبختی بر وی ظاهر گشت نعوذ بالله من ذلک.

بیت:

راهی دیدم به هفتاد و سه هزار زان یکی گُل شد دگر همه خار
در تفسیر امام زاهد بخاری - رحمة الله علیه - آورده است که مخالفان سنت به اکثر انواع ایشان به دو قسم باز کرده‌اند:

یکی قسم از ایشان منکران عبودیت‌اند و آن جبریان‌اند و مرجیان و اباحتیان‌اند، و مقالت ایشان آن است که گویند ما مجبوریم به قدر و قضا به دست ما هیچ نیست؛ یعنی بر افعالی و اقوالی و کرداری که از بنده در وجود می‌آید، به قضای خدای تعالی می‌آید بنده را در آن کسبی و عملی اختیار نیست؛ خواه نیک است [۲۰] خواه بد، مثل درختی است اگر باد بجنبد، بجنبد و اگر نه نی، و اول مبتدیان را این بدبختان - اضلهم الله تعالی - همین حجت در دل متمکن می‌کنند، بعد از آن ضلالت دیگر بر او بیان می‌کنند.

بیان زشتی مذهب ایشان آن است که چون خود را مجبور به قدر و قضا کردی، گواهی باطل کردن ثواب و عقاب بود؛ و چون از کسب و اختیار منکر می‌شوند، از ثواب و عقاب نیز انکار لازم می‌آید و این انکار نص است؛ و انکار نص، موجب کفر است، و بدین سخن امور شرعی مرتفع می‌شوند. پس فساد در عالم می‌افزاید؛ زیرا که خدای تعالی مؤمنان را و صالحان را وعده بهشت و نعیم آن کرده است. قوله تعالی: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» [بقره: ۸۲].

و در باب کفار و عید به دوزخ کرده است؛ قوله تعالی: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» [بقره: ۳۹].

و دیگر خالق تعالی در قرآن امر و نهی یاد کرده است؛ امر چنانچه فرموده است قوله تعالی: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» [اسراء: ۳۲].

دیگر امر بر سیاست کرده است؛ چنانچه فرموده است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً» [نور: ۲]؛ یعنی زناکننده زن و زناکننده مرد هر یکی از آن دو کس را صد تازیانه بزنند.

دیگر قوله تعالی: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» [مائده: ۳۸]؛ یعنی دزد مرد و دزد زن چون کالا را این چنین از جرز بیرون آورده باشند و قیمتش به ده درم شرعی رسد، دست ایشان ببرید.

پس اگر بنده را در عمل و کسب اختیار نبود، حضرت صمدیت - جلّت قدرت و تعالت آله - بر زنا امر رجم و به تازیانه نکردی و امر بریدن دست و پای بر دزد نکردی.

و جز آن دلیل دیگر ردّ قول جبریان آن است، چنانچه در تفسیر امام زاهد - رحمة الله علیه - ذکر کرده است که چون حق تعالی مهتر آدم را بیافرید و به ملک جنت رسانید، فرمان آمد قوله تعالی: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [بقره: ۳۵]؛ یعنی ای آدم، ساکن باش تو و جنت تو در بهشت و بخورید از آنچه خواهید، و نزدیک مشوید این درخت را، یعنی مخورید از این درخت، پس که باشید از ظالمان. پس شیطان لعین وسوسه کرد ایشان را. یک تأویل آن است که از آن درخت نخورد و از جنس او درختی دیگر بود و از آن خورد، پنداشت که نهی عین از آن درخت است و در تأویل غلط کرد، ذلت از وی در وجود آمد، از ملک جنت معزول گشت. فرمان آمد: «أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفَّاءٌ لَّكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» [اعراف: ۲۲]؛ یعنی آینه نهی کردم شما را که از این درخت نخورید و نگفتم شما را به درستی که شیطان مر شما را دشمن است ظاهر و بر سخن او چگونه اعتقاد کردید و به فریب او چگونه خود را در ورطه هلاکت افکندید؟ گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [اعراف: ۲۳]؛ یعنی ای بار خدایا، ستمی کردیم بر نفس های خویش، اگر نیامرزی و رحمت نکنی بر ما، هرآینه زیانکار باشیم.

ای عزیز من، قضا و قدر را حجت خود نکنی که در خلاف و معصیت کردن باید که اقتدا به آدم کنی که چون از وی ذلت آمد، به عذر مشغول شد، و نگفت که قضای تو بود که از

من این آمد، ولیکن باید گفت که ستم کردم بر تن خویش هرچند که قضا بود آن دانستن شاید، ولیکن گفتن و حجّت کردن روا نی.

چنانچه امام زاهد بخاری - رحمة الله [علیه] در تفسیر خود ذکر کرده است که در خبر آمده است که چون مهتر آدم علیه السلام را فرمان آمد که چرا خوردی؟ گفت: الهی کردم، ولیکن طبع خواهنده بود، و شیطان وسوسه کننده بود، و درخت آراسته تر می شد، و به من نزدیک تر می شد. فرمان آمد: آری این همه بود و نیز خواست من بود. مهتر آدم علیه السلام گفت: الهی، این می دانم، ولیکن نمی توانم گفت. فرمان آمد: آری می دان و مگوی و به گفتار قبیح ایشان کفار را هم نکوهش باید کرد؛ زیرا آنکه نزدیک ایشان، بنده را در کسبی و عملی اختیاری نیست، پس کافران به کفر خویش معذور باشند و چون معذور باشند، گناه برایشان لازم نیاید؛ والله تعالی در حق کافران انواع عذاب دوزخ در قرآن یاد کرده است، پس چون معذور باشند، عذاب کردن بی گناه ظلم باشد، و ظلم صفت خدای نیست. چنانچه در کلام مجید خود خبر می دهد «وَمَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ» [فصلت: ۴۶]؛ یعنی من خدای ستمکار نیستم بر بندگان، و ظلم صفت من نیست. پس این بدبختان - لعنهم الله علیهم وعلی اتباعهم وعلی أعوانهم - به اختیار خویش کافر شده اند و بوی اسلام بر ایشان نمانده است، نعوذ بالله منها. و این مذهب مُغان است - لعنة الله علیهم - و همین مذهب بعضی زنادقه هند، به دل و جان اختیار کرده اند و مردمان را در آن راه می خوانند و چهار رکن هند را و شرع محمدی را بدین اقوال خراب می کنند و مسلمانان ضعیف عقل را کافر می سازند، نعوذ بالله منها. و علمای دین را دشمن می دانند و در باب ایشان ناسزا می گویند و مردم را می فریبند. هر مسلمانی را که عقل است به هدایت الله تعالی خود را از مکر و کید ایشان نگاه دارد.

و «ایاک نعبد» ردّ است بر ایشان؛ زیرا آن که خدای تعالی محمد - علیه السلام - را امر کرد که بگو یا محمد، تو و امت تو «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ یعنی بگو ای محمد، بار خدایا تو را می پرستم و جز تو نی، و از تو یاری می خواهم و از دیگر نی. اگر بنده را در کسب و عمل اختیار نبودی، حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه [و آله] و سلم - و جمیع امت بدین امر مأمور نگشتندی که بگو یا محمد، ای بار خدایا تو را می پرستم. چون بنده را در پرستش یاد کرد، اختیار ثابت شد.

و قسم دوم منکران ربوبیت‌اند و آن قدریان‌اند و معتزلیان و خوارجیان؛ و مقالت ایشان آن است که خیر و شر از خود بینند و گویند که چون خداوند تعالی بنده را آلت داد و قوت در وی نهاد و فرمان فرمود، بنده مستغنی گشت از خداوند تعالی و او را بیش از آن حاجت نیست. و بنده را خالق افعال خود گویند. و لازم آید بر گفتار ایشان که به خواست ایشان کار بود و نه به خواست ربّ تعالی؛ و این مذهب تنویان است و «ایاک نستعین» رد است بر ایشان. و مذهب اهل سنت و جماعت که همه مقرّانند به عبودیت به خلاف جبریان، و همه مقرّانند به ربوبیت به خلاف قدریان که ایشان کار از خود و توفیق به کار از خدای تعالی دانند.

آمدیم بر سر کیفیت زندیقان هند

و قول دیگر این قوم قبیح آن است که می‌گویند که در هر چیزی و در هر ذاتی، ذات باری تعالی است، ولی ادراک معانی بدین [فریم ۲۱] آیت حجّت می‌کنند: «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»، و بدین حجّت که نادرست مردمان را می‌فریبند و این ملعونان از معانی کلام الله اصلاً خبر ندارند. معنی این آیت آن است «و کان علم الله و قدرته علی کلّ شیءٍ محیط»، الاحاطة در گرفتن معنی چنان باشد که علم خدا و قدرت او محیط است، یعنی رسنده است بر هر چیزی، یعنی هیچ چیز و هیچ جایی از علم و قدرت خدای تعالی خالی نیست. پس بدان که قول این زندیقان - لعنهم الله تعالی - باطل است و محض کفر است به انواع، یکی آنکه این بدبختان آیات متشابهات و احادیث متشابهه را به خلاف تأویل می‌کنند و معنی نادرست پیدا می‌کنند. چنانچه می‌گویند که رسول (ص) فرمود: «أنا من نور الله، و خلق آدم من نوری»، بدین قول، خلق متجزّی از ذات باری تعالی است. بدان که این سخن محض کفر است و حجّت ایشان نادرست. تأویل درست آن است که اثر نور گفته باشد، نه عین نور که صفت باری تعالی، یا آنکه گویم هرکه مخلوقی را از وجه تخلیق اضافه کردن به حق تعالی روا باشد؛ چنانچه ارض الله و خلق الله، همچنین نورالله به وجه تخلیف.

چنانچه در خبر است قال النبی (ص) «أول ما خلق الله نوری». یک قسم شناختن محکم و متشابه است و ایشان بر هوا [ی] خود تأویل می‌کنند از جهت انداختن فتنه میان مسلمانان، چنانچه حق تعالی در کلام مجید خبر می‌دهد قوله تعالی: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا

تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» [آل عمران: ۷]؛ یعنی یا محمد، آن خدای تعالی است که فرستاد بر تو کتابی، یعنی قرآن، از وی بعض آیت‌ها محکم است جز یک تأویل بردارند، و این آیت‌ها اصل کتاب است، تا متشابه را بر وقوف وی تفسیر کنی، و آخر متشابهات و دیگر آیت‌ها متشابهات است؛ اما آن کس که در دل‌های ایشان کشتن است از حق تعالی، یعنی در دل‌های ایشان کفر است، متابعت کنند آیت‌های متشابهه را از جهت جستن کافری در این و مراد از فتنه این جای کفر است و جستن نهایت بقای این امت را و نداند کسی مدّت بقای این امت را مگر خدای عزّوجلّ. آن به دانستن قیامت بازگردد و قیامت کسی جز خدای عزّوجلّ نداند.

دیگر آنکه آیت کلام ربّانی را تفسیر بر هوای خود بی ادراک معانی تأویل می‌کنند؛ چنانچه حضرت رسالت پناهی (ص) فرموده است: «من تفسّر القرآن برأیه فقد کفر»؛ یعنی هرکه آیت متشابهه را بر هوای خود علی‌الاطلاق تأویل کند، پس تحقیق کافر شود.

و دیگر حضرت صمدیت را مکان نسبت می‌کنند و مکان نسبت کردن به خدای، کفر است؛ زیرا که حق تعالی به مکان محتاج نیست. اگر محتاج بودی، تعجیز لازم آمدی، و عاجز اله نباشد، و جمیع امکانه و جمیع ذات و جمیع عالم جزییات و کلیات آفریده خدای است بذاته و صفاته.

و دیگر این زندیقان - خذلهم الله تعالی - روح را جزء الله می‌گویند و گفتار جوکیان و سناسیان - لعنهم الله علیهم - در کار می‌بندند. و از کلام الله و از اخبار رسول الله (ص) بی‌خبرند. این گفتار ایشان نیز محض کفر است؛ زیرا آنکه هر جزء و هر جمع حادث است و حق تعالی از کل و بعض منزّه است و پاک است.

[علوم دینی حجاب راه!]

و گفتار دیگر این اباحتیان آن است که علم دین را حجاب راه می‌گویند، و جهّال را در آن می‌فریبند، و علمای دین را مدّعی نام می‌کنند و می‌گویند هرکه در علم افتاد، از راه حق محجوب گشت، به مقصود مراد آن نتواند رسید. و می‌گویند که علمی باید که از دل محو نشود، و علم کسبی علم نیست.

جواب گویم این کلمات ایشان نیز کفر است، چنانچه مخدوم مولانا امام همام اهل التَّقوی مولانا فیض الله در جناح النجاح فرموده است که علم بر دو وجه است: علمی است در خلق موجود، و علمی است که از خلق مفقود. منکرشدن از علم موجود به دلیل قطعی ثابت شده است [که] کفر است، و دعوی کردن علم مفقود نیز کفر است؛ زیرا اینکه دعوی غیب است و دعوی کردن غیب، کفر است. و دعوی کردن علم باطن و منکرشدن از علم ظاهر که قوام دین به وی است کفر دانی؛ زیرا آنکه خدای تعالی فرستاد قرآن مجید بر محمد (ص) و او به اَمّت خود رسانیده است؛ بدین ترتیب از او فایده گرفته‌اند. اصحاب رسول الله از ایشان تا تابعین و از ایشان تا علمای سلف و از ایشان علمای خلق و متأخران و از ایشان تا اکنون در هر عصر علما متواتر شده‌اند. از آن وقت باز همان شرع جاریست تا دم قیامت همین شریعت باقیست که هرگز منسوخ نشود که آن را علمای اَمّت به کافه اسلام می‌رسانند و راه شرع می‌نمایند.

در خبر است قال التّبی (ص) «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ یعنی پیغمبر (ص) فرمود: علمای دین وارث پیغمبران‌اند و آن میراث علم شریعت است. و منکرشدن از این علم ظاهر و دعوی کردن علم باطن، مذهب قرامطه است - خذلهم الله تعالی - و مذهب ابلیس علیه اللعنه زیرا آنکه چون حق تعالی مر ملائکه را امر کرد سجده کردن پیش مهتر آدم علیه السلام، قال الله تعالی «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» [بقره: ۳۴]؛ هم ملائکه سجود آوردند، مگر ابلیس لعین سر باز زد بر حکم علم باطن از نعمت ایمان معزول گشت؛ زیرا آنکه خدای تعالی به علم ظاهر فرشتگان را خبر داده بود. قوله تعالی «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [بقره: ۳۰]. باز در باطن ابلیس - علیه اللعنه - این علم بجوشید که حقیری کسی راست که از خاک آفریده است و من فرشته نورانی از آتش آفریده شده‌ام و نسزد که روشنایی مر تاریکی را سجده کند. چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خبر می‌دهد، قوله تعالی: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» [ص: ۷۵]؛ یعنی گفت خدای تعالی ابلیس را چه چیز بازداشت تو را از آنکه سجده کنی آدم را؟ در باطن او علم شیطانی موج زد و به گفتاری که لایق نبودی، زبان دراز کرد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» [ص: ۷۶] که من بهترم از آدم، او را چگونه سجده کنم؟ فرمان آمد: به چه نسبت تو از آدم بهتری؟ گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ یعنی بهترین من بر آدم بر این جهت است که آفریده تو مرا از آتش که جوهر علوی نورانی است و آفریده تو

او را از خاک که جوهر سفلی است و ظلمانی و ندانست که در این خاک عزت افلاک خواهد بود و فخر افلاک خواهد نمود. خدای قادر است [فریم ۲۲] که خاک را گوهر سازد و گوهر را در خاک اندازد و با اینکه ابلیس لعین، در ظاهر فضیلت نار که علوی و روشن است نظر کرد و خود را از جهت آنکه مخلوق از نار است در معرض خیریت آورد و از باطن خاک غافل و از فضیلت مخفی او جاهل بود، اثر فروتنی جوهر خاک بود که او یعنی آدم گفت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» [اعراف: ۲۳]. راه نمود خاصیت ترفع و بالاروی نار در ابلیس اثر کرد، او را در خودبینی و تکبر کرد، «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» آورد.

پس ای عزیز من، منکر شدن از علم ظاهر و دعوی کردن به علم، ذهب قرامطه است لعنهم الله و مذهب ابلیس است. هرگز کار به صلاح نپذیرد؛ هر کاری که کنی، به علم شریعت کنی و علم شریعت پیاموزی که خدای تعالی عالمان را فردای قیامت درجه بلند وعده کرده است.

چنانچه در تفسیر امام زاهد گفته است قوله تعالی: «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» [مجادله: ۱۱]؛ یعنی علم پیاموز آن را که علم داده شود، ایشان را بلند درجه وعده است از خدای تعالی.

امام زاهد بخاری - رحمة الله علیه - در تفسیر خود ذکر کرده است که در هرچه مطیع را وعده است به طاعت، عالمان را به علم وعده است بلندتر از آن و در این مدح است علما را، و فضل عالم بر عابد به نص ثابت شده است در باب آدم - علیه السلام - که وی عالم بود فرشتگان را، فرمان سجده شد پیش آدم علیه السلام.

چنانچه در تفسیر امام زاهد بخاری - رحمة الله علیه - مذکور است به آیه قوله تعالی «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [بقره: ۳۰]؛ آی اعلم من فضل العالم علی العابد و لا تعلمون، فرشتگان چنین دانستند که فاضل تر باشم از آنکه عابدترم. خدای عزوجل گفت: آدم فاضل که عالم است و از تأویلها این اولی تر است، به دلیل آنکه بعد آیت فضل عالم پیدا کرد نه به فضل عابدشان تنبیه کرد و گفت «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، یعنی فضل العالم علی العابد. قوله تعالی «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [بقره: ۳۱]؛ مهتر آدم را بیافرید و پیاموزانید نامها همه چیزی را. باز عرض کردشان بر فرشتگان، باز گفت خبر کنید ما را به نامها و این

چیزها اگر هستید راستگویان که فاضل تریم. پس فرشتگان عاجز آمدند؛ جواب گفتند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» [بقره: ۳۲]؛ یعنی گفتند فرشتگان که پاکی تو ای خدای از عجز و ضعف، و صفت حدوث نیست ما را علم مگر آنکه آموزانیدی تو ما را. تویی دانا و برکمال و توانا و صوابکار.

آیت دیگر قوله تعالی: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» [بقره: ۳۴]؛ یعنی یاد کن ای محمد، آن وقت را که بگفتم فرشتگان را سجده کنید آدم را، همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس سر باز زد، یعنی دور کرد فرمان را و تکبر آورد و گشت از کافران. آیت اول فضل آدم به علم پیدا کرد بر فرشتگان. گفت: ای فرشتگان، شما به عبادت سابق ترید و آدم از شما به علم فاضل تر است. چه علم را با عمل حاجت نیست، و عمل را به علم حاجت است، و بدین آیت گفت: شما عابدانید.

ملعونان که علم شریعت را حجاب راه می‌گویند از قول خدا و رسول (ص) منکرند که شرف علم در قرآن و در حدیث نبوی (ص) ثابت شده؛ چنانچه در خبر است، قال علیه السلام: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»؛ یعنی طلب علم فریضه است بر همه مسلمانان از مردان و زنان. اگر علم دین حجاب راه بودی، حق تعالی عالمان را به بلندی درجه وعده نکردی و طلب علم فریضه نشود. و چندان احادیث از حضرت رسالت پناه در شرف علم فرموده است که بیان آن سهل نتوان کرد.

فاما آنچه این ضعیف از استاد کامل شنیده است و در نسخه‌های دیگر معتبر دیده است، بعضی از آن در این نسخه شرح دهم تا خواننده را رغبت در علم پیدا آید.

قال النبی (ص): «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا، سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ»؛ معنی آن است که پیغمبر (ص) فرمود: هرکه برود در راهی و بجوید در آن راه علمی را، آسان گرداند خدای تعالی در آن راه به سبب طلب علم راهی به سوی بهشت.

قال النبی (ص): «مَنْ مَشَىٰ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ خُطْوَتَيْنِ وَ جَلَسَ عِنْدَ الْعَالِمِ سَاعَتَيْنِ وَ سَمِعَ مِنَ الْمُعَلِّمِ كَلِمَتَيْنِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ جَنَّتَيْنِ»؛ یعنی هرکه بیرون آید در طلب علم دو گام و بنشیند نزدیک عالم دو ساعت و بشنود از او دو کلمه، عطا کند خدای تعالی او را در بهشت دو بوستان.

قال النَّبِيُّ (ص): «المتعبَّد بغير فقه كالحمَّار في الطَّاحون»؛ یعنی عابدی که عالم نباشد، چون خریست که آسیا می‌گرداند.

قال النَّبِيُّ (ص): «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ»؛ یعنی نظرکردن سوی عالم عبادت است.

قال النَّبِيُّ (ص): «مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَأَنَّمَا زَارَنِي وَ مَنْ صَافَحَ عَالِمًا فَكَأَنَّمَا صَافَحَنِي وَ مَنْ جَالَسَ عَالِمًا فَكَأَنَّمَا جَالَسَنِي وَ مَنْ جَالَسَنِي فِي الدُّنْيَا أُجِلِّسُهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ یعنی هرکه زیارت کند عالمی را، پس چنانستی که زیارت کرده باشد مرا و هرکه مصافحه کرد عالمی را، پس چنانستی که مصافحه کرده باشد مرا. هرکه بنشیند با عالمی، چنانستی که با من نشسته باشد، و هرکه بنشیند با من در دنیا، بنشانند او را خدای تعالی در بهشت روز قیامت با من.

قال النَّبِيُّ (ص): «وَ مَنْ أَرَادَ رِضَائِي فَلْيُكْرِمْ صَدِيقِي قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ صَدِيقُكَ؟ قَالَ: صَدِيقِي طَالِبُ الْعِلْمِ وَ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ أَكْرَمَهُ فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَ مَنْ أَكْرَمَنِي فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَ مَنْ أَكْرَمَ اللَّهَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ یعنی هرکه خواهد رضای من، پس گو گرامی دارد دوست مرا. گفتند صحابه رضی الله عنهم: یا رسول الله، دوست تو کیست؟ گفت: دوست من طالب علم است، و او دوست تراست نزدیک من از فرشتگان خدای تعالی. پس هرکه گرامی دارد عالم را، به تحقیق گرامی دارد او مرا. و هرکه گرامی دارد مرا، پس به تحقیق گرامی داشته باشد او خدای تعالی را. و هرکه گرامی دارد خدای تعالی را، پس مرا راست بهشت یعنی جای او بهشت باشد.

قال النَّبِيُّ (ص): «فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم من أمتي»؛ یعنی بزرگی عالم بر عابد چنانچه فضل من بر کهنترین شمایان است.

قال النَّبِيُّ (ص): «العالم كالذهب، والمتعلم كالفضة، وسائر الناس كالرصاص» [فریم ۲۳]؛ یعنی عالم همچون زر است و متعلم همچون نقره است و دیگر مردمان از زیزاند [سُرب].

قال النَّبِيُّ (ص): «الناس عالم أو متعلم أو محب لهما وسائر الناس همج»؛ یعنی مردمان عالمانند یا متعلمانند یا دوستداران ایشانند، و دیگر مردمان همچون خرمگسانند. با وجود چندین فضایل عالم را علم چگونه حجاب راه باشد.

ای عزیز من، باید تو را که ظاهر و باطن موافق کتاب الله را باشی تا بر راه ثابت گردی؛ چنانچه در تفسیر امام زاهد در سوره "والتجم" «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» [نجم: ۳] ذکر کرده است هرکه متابع قرآن بود، او را گمراهی کی بود. کما قال الله تعالى: فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى؛^۱ معنی چنین باشد: هرکه متابعت کند قرآن را، پس وی گمراه نگردد و بدبخت نشود.

ای عزیز من، هرکه مخالفت کند قرآن را، لاجرم گمراه شود و بدبخت گردد نعوذ بالله منها، ومن مشو معهم معلم. معلوم به کافه اهل اسلام که آدمی را باید که هرکاری که کند، بر حکم شریعت کند، و هیچ کلام مخالف نزند که آن به منزل نرسیده که راه درویشی گیری؛ اول شریعت بیاموز و آن را معمول خود ساز؛ زیرا آنکه طالب را از چراغ علم و اشتغال وی چاره نیست، زیرا آنکه بسا جاهلان فعال حرام را قرب می دارند، چنانچه پوشیدن طوق و زنجیر آهن و تراشیدن ریش و جز آن چنانچه در رساله مکیه مسطور است، چون در شریعت راسخ آمدی، بعد از آن در راه سالکان و عارفان قدم زن تا مقصود را از این بیابی.

۶۵

آینه پژوهش | ۲۱۰
سال ۳۵ | شماره ۶
بهمن و اسفند ۱۴۰۳

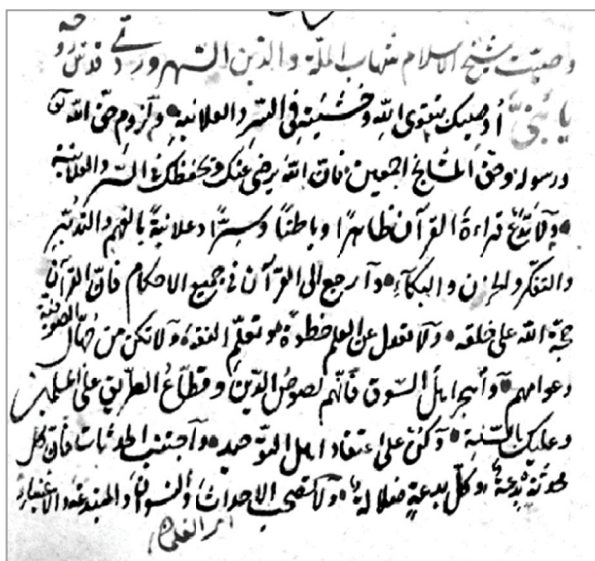
چنانچه در خبر است قال النبی (ص): «من تزهد بغير علم جنّ فی آخر عمره أو مات کافراً؛ یعنی هرکه زهد کند و حال آن است که از علم شریعت جاهل است، پس آن که دیوانه گردد در آخر عمر یا کافر میرد نعوذ بالله منها. زیرا آنکه این راه پر مخاطره است، تا آنکه جمله مخاطره معلوم نکنی و در شریعت راسخ نباشی، و دعوی تصوف کنی محض ضلالت و موجب هلاکی دین تو باشد. چنانچه امام همام اجل اهل التقوی مولانا ضیاء الدین سنایی در رساله خود فرموده است که می باید که محبت به اهل تصوف بگیرند که متابعت ایشان قولاً و فعلاً ظاهراً و باطناً به مذهب اهل سنت و جماعت بود، چنان که بندگی حضرت قطب الاقطاب شیخ شیوخ العالم شهاب الملّة والشرح والدین سهروردی - قدس الله سرّه العزیز - در وصیت نامه بدین عبارت می فرماید: «یا بنی ارجع الی القرآن فی جمیع الأحکام، فانّ القرآن حجّة الله تعالی علی الخلائق، ولا تعدل عن العلم خطوة، و تعلّم الفقه ولا تکن فی الجهّال الصوفیة و عوامهم، و اهجر أهل السوق، فإنّهم لصوص الدین، و قُطاع الطریق علی المسلمین»؛^۲ معنی آن است که ای فرزند من، در جمیع

۱. طه: ۱۲۳.

۲. عبارت ابهام داشت، خوشبختانه نسخه را در کتابخانه دیجیتالی مکتبه القطریه (به شماره ۱۰۶۶) یافتیم، متن وصیت نامه در برگ ۵۱ این نسخه آمده بود.

احکام رجوع به قرآن کنی که قرآن حجت خدای است بر خلق او از سنت روی گردان شده در علم باطن ذره میل مکن و علم شریعت بیاموز از فرقه صوفیه جاهل مباش؛ زیرا آنکه صوفیان جاهل دزدان دین اند و راهزنان بر مسلمانان نعوذ بالله منها، و هرچه صوفی حشوی از عبارت و اشارت بیان می کنند و این موافق شرع نیست و زندیقه باید دانست. شیخ شیوخ العالم قدوة الأولیا جنید بغدادی می فرماید: «کَلَّ طَرِيقَةَ رَدَّةِ الشَّرِيعَةِ فَهُوَ زَنْدِيقَةٌ».

و شیخ شیوخ شهاب الدین - قدس الله سره العزیز - در عوارف المعارف فرموده است که علم در جهان بسیار است؛ فاما هر علمی که موافق کتاب و سنت نیست و یا مستنبط از آن هر دو نیست، آن مردود است، بلکه متقصر است، و آن سبب است برای خواری دنیا و عقبی.



[این زندیقان به حقیقت باور ندارند]

دیگر این زندیقان - اخذهم الله تعالی - از حقیقت چیزها منکرند و می گویند که حقیقت هیچ چیز ندارد جز خدای تعالی مگر ظنون و خیالات است این مذهب سوف طائید است - لعنهم الله - که از حقیقت هر چیزی منکرند و از ذات خود هم منکر می شوند، و ایشان ملحدان اند؛ زیرا آنکه حقیقت اشیای ایشان واقع و ثابت است و ظنون خیالات نیست، و قول ایشان باطل است؛ زیرا آنکه هر چیزی که در عالم است از اعیان و اعراض، دلالت می کند بر هستی

خالق تعالی. پس اگر هر چیزی را حقیقت نباشد، پس مر او را دلالت بر هستی دیگر از خالق چگونه باشد. پس به ضرورت معلوم شد که سخن ایشان باطل است و کفر مطلق.

و نیز بعضی زندیقان می‌گویند که چون بنده را سر الهی پیدا شود، محبت زیاده می‌شود، عبادت ساقط گردد، و هر محظوراتی که به جا آرد عفو است، و این قول نیز مخالف نص است. قال الله تعالی: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» [حجر: ۹۹]؛ یعنی ای محمد، بپرست پروردگار خود را تا بیابد تو را مرگ. یقین اینجا به معنی موت است.

در تفسیر امام زاهد در سوره‌الذاریات به آیت «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [ذاریات: ۵۶] ذکر کرده است؛ یعنی گفت خدای تعالی: نیافریدیم آدمی را و پری را مگر به فرمایم شان که مرا بپرستند که ... گیریم شان به عبادت.

در جناح النجاح آورده است که: نرسد هیچ بنده در محبت خدای و قرب به درجه‌ای که ساقط شود از او وظایف شرعی مادام که زنده است در دنیا، و هرکه این معنی دعوی کند، او را از زنداقه باشد نعوذ بالله منها.

در رساله مکیه مذکور است: «وأنه لا... للعبد يسقط عنه أدب من آداب الشريعة، فان من المعلوم بالضرورة أن أقرب الناس إلى الله تعالى أنبيائه ورسله عليهم السلام، ولم يرفع منهم التكليف اجماعاً مع بلوغهم الرتبة العالية، فمن دونهم أولى بذلك، كلما ازداد القرب كانت المطالبة بآداب الشريعة والمعاتبة على تركها أكثر، فعلم بذلك أن صحة العمل بصحة العلم».

اگر این معنی روا بودی، حضرت رسالت علیه الصلاة والسلام را تا وقت موت امر به پرستش نشدی. حضرت رسالت (ص) به قیام شب و مشغول عبادت خدای تعالی چنان بودی که در بعضی اوقات، پای مبارک بآماسیدی و خون روان شدی. چنانچه در صلاة الظالمین مذکور است، نقل از رسول (ص): «قام في تهجد حتى توڑمت قدمه، فقالت عایشه - رضی الله عنها: افلا ترفق بنفسك، وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فقال رسول الله: أفلا أكون عبداً شكوراً»^۱.

۱. در منابع سنی، این روایت از مغیره بن شعبه و در موارد اندکی از ابوهیره است.

[شریعت و طریقت]

و از وی وظایف شرعی ساقط نشدی، با وجود [ی که] وی افضل الخلاق بود، بلکه این خطاب آمد «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین»؛ پس فرقه مخالفان کتاب الله را، کی این روا باشد؟ چون این چنین شد، پس هیچ مخلوقی را طاعت گذاشتن روا نیست، و هرکه این دعوی کند، زندیقه است، لعنة الله تعالی. چنانچه از سلف آورده است: «لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق». در مجموع ملکی است همین احمقان می گویند که تا از شریعت نگذری، به طریقت نرسی و تا از طریقت [فریم ۲۴] نگذری، به حقیقت نرسی، و بدین سخن باطل چهار رکن شرعی محمدی (ص) را خراب می کنند، و جماعت ضعیف عقلا را بدین سخن معذور می کنند.

و جواب این ملعونان آن است که هرکه شریعت پس پشت کند، کافر گردد و چون کافر شد، رسیدن به حقیقت محال بود.

و نیز در مجموع ملکی آن است جماعتی از اباحتیان می گویند که راه شریعت دیگر است، و راه طریقت دیگر است، و طریقه را از شریعت جدا کند، و به تحقیر گویند که ما از اهل طریقتیم. شریعت، کار دانشمندان است. بدان که این سخن گفتن کفر است.

و خواجه امام سیف الملة والدین ابوالمعین نسفی - رحمة الله علیه - آورده است که لفظ طریقت نشاید گفت؛ زیرا آنکه وهم آرد که خلاف شرع است، و شرع راهی دیگر است. اما مشایخ دیگر - رحمهم الله - روا داشته اند، ولیکن ببايد دانست که طریقت، فضایل شرع است. چنانچه فرایض و واجبات و سنت و مندوبات و مستحبات، پس آن کس که طریقت گویند، او را فضایل شرع گویند، و هرکه طریقت را جز این داند و مبتدع باشد.

فصل [دعوی الوهیت]

این جهال می گویند که فلان را ملکی بخشیدم، و فلان را زحمتی دادیم، و فلان را معزول کردیم. بدان که این چنین کلمات گفتن کفر است؛ زیرا آنکه در این سخن دعوی الوهیت می کنند که اینها به قدرت الحی تعلق است. چنان که در قرآن خبر می دهد قوله تعالی «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» [آل عمران: ۲۶]. و عجب آن است که دعوی چنین می کنند که هرچه باید دید، از خدا باید دید، و خود را در میان نباید دید، و اینجا دعوی معنی

می‌کنند. و نیز در مجموع ملکی حواله به حقیقت المعرفة کرده است. بدان که عارفان حقیقت بندگان‌اند که دل ایشان قبول حق را مهیا است، و جان ایشان از هوا مصفی بود و باطن ایشان زنده بود، و افعال و اقوال ایشان موافق کتاب آسمانی بود، و بر سنت نبوی بود و قواعد دین را به دل و جان قبول کنند، و هیچ دقیقه از فرایض و واجبات و سنت و مندوبات و مستحبات فرونگذارند، و یک لحظه برخلاف شرع قدم نزنند.

و مشایخ متقدم چنانچه عبدالله مغربی و ابوالحسن نوری و ذی‌التون مصری و ابویزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی - رحمهم الله - بدین اوصاف موصوف بودند و بر خلاف کتاب و سنت قدم ننهادند.

فصل [کرامات یا امور اتفاقی]

بدان که هرکه را افعال و اقوای او مخالف شرع بود، از وی کرامت محال بود، و اگر چیزی بر خلاف عادت از وی ظاهر شود؛ چنانچه مسافت بعید به زمان یسیر و یا بر آب رود به غیر کشتی، آن از وی کرامت نبود، بلکه امور اتفاق بود یا وسواس شیطانی یا استدراج یا سحر بود. چنانچه در جناح النجاح آورده است کرامت نبود، مگر مسلم متقی متورع را و آن که ظاهر شود مرفاسقان را و یا مبتدع را از خلاف عادت مکر و استدراج است الاستدراج دودلی از حق و ناامیدی از رحمت، نعوذ بالله منها.

فصل [ظهور جماعتی از صوفیه در خراسان در سال ۶۰۰ه]

بدان که نیز در محل دیگر در مجموع ملکی مذکور است که مذهب اباحه، دیرینه است، مخفی بود در میان خلق و در تاریخ ستمانه جماعتی در خراسان پدید آمد که ایشان را حیدری گویند، و ایشان را شخصی بود در ترکستان حیدرنام، مذهب اباحت آشکارا کردند، و محاسن سوختند و زنجیر بر دست و پای خود نهادند، و جامه‌ها پوشیدند بی‌آزار، و بی‌پیراهن و پای برهنه می‌رفتند و غسل کردن و نماز را از میان برگرفتند، و محرمات شرع را چون زنا و لواطت و شرب خمر مشروع داشتند؛ و بر چنگ و طبل و بریط سماع را روا داشتند، و شریعت شمرند، و علما و فقها و اسلام را دشمن گرفتند، و مقتضی طبع و ارادت خود سخنان گفتند برخلاف شرع.

و طایفه‌ای از کوه نیز تبع ایشان گرفتند، و این قوم نیز سخنان گفتند که بیرون بودند، یعنی مخالف شرع و از قاعده شرع و در روش ایشان مکر و عذر است. و این قوم نیز علما

و فقها را دشمن داشتند. گفتند که مار و کژدم را همنشین بودن به از آنکه با عالم و فقیه و حقیقت و سعادت ابد و شقاوت متعلق به نظر پیر است؛ هرکه را پیر قبول کرد، او سعادت ابدی یافت، و هرکه را پیر رد کرد، او در شقاوت ماند.

و هم ایشان گفتند مصحف‌ها باید شست که سخن پیر ما نیست، و این طایفه گفته‌اند از نماز چه فایده حاصل می‌آید، و در سال‌ها که نماز گزارده دیدند، چه به دست آمد و در وقت نماز خود را به فکر مشغول داشتند، و به فکر فایده خود را بر فریضه نماز تفضیل نهند، و علوم دینی را حجاب راه گویند.

معلوم کافه اهل اسلام باد. می‌باید که مذهب ایشان بشناسند و از مذهب این زنداچه بپرهیزند و هرکه این را دریابد، بر روی ایشان مقهور سازد و اهانت کند. چنانچه در خبر است قال التبی (ص): «من أهان بدعة أمّنه الله يوم القيامة من الفزع الأكبر». در خلاصه الاحکام آورده است هرکه حاجت بدعتی را به چیزی یاری کند، چنانستی که بر خرابی دین یاری کرده باشد.

و بعضی علما گفته‌اند که بدعت کفر است، و مبتدع کافر، به دلیل آنکه بدعت حرام است. هرکه حلال داند، کافر گردد؛ زیرا آنکه پیغمبر (ص) لعنت کرده است بر پیداکننده بدعت و گفته است: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي الْإِسْلَامِ حَدَّثًا أَوْ أَوْى مُحَدِّثًا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ یعنی هرکه در اسلام محدث پیدا کند و یا محدث‌کننده را بر خود جای دهد، بر او لعنت خدای و جمله فرشتگان و آدمیان همه پس ملعون نباشد مگر کافر.

فصل [صوفیه و امردان]

و این اباحتیان نظر می‌کنند سوی بچه امرد، و در آن طاعت می‌دارند.

بدان که این نظر محض حرام و تأویل کردن نادرست. چنانچه در جناح النجاح آورده است که شاهد نام کردن امرد و نگرستن در وی به دعوی محبت خدای تعالی، و خود را از حبیبان نام کردن، و گفتن که حق از وی مشاهده شود به دیدن از وی، یا حال شود در نفس نظرکننده در شاهد، این مذهب حلولیان و اباحتیان و زندیقان دانی.

دیگر این زندیقان بر حضرت رسالت هم افترا می‌گویند که بر هرزنی که نظر مبارک مصطفی (ص) افتادی، وی بر شوهر خود حرام گشتی و بر حضرت حلال شدی. بدان که این

سخن ایشان نیز باطل است و محض کذب است. این مذهب شمراخیه فرع خوارج است - علیهم اللعنه - که می‌گویند زنان همچون ریاحین است، چنانچه بوی ریحان به ملک مباح، مباح است، همچنان هر زنی که هست بی نکاح مباح است. چنانچه حضرت امام غزالی - رحمة الله علیه - در رساله معرفة المذاهب مذکور است. پس قول‌های این زندیقان باطل است و این افعال در نص حرام است. قوله تعالی: «وَلَا تَقْرُبُوا الرِّبِّيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً»^۱. وقال الله تعالی: «الرَّائِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۲.

[صوفیه و حلال شمردن مال مردم]

و نیز بعضی از این زندیقان و اباحتیان، مال مسلمانان [فریم ۲۵] را مباح می‌دارند به تأویل غیر صحیح. چنانچه در تفسیر امام زاهد - رحمة الله علیه - آورده است در آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۳ بدان که این آیتی است که این اباحتیان - لعنهم الله - در مباح داشتن ملک و مال مسلمانان بدین آیت حجت کنند. نخستین بدان که اعتقادشان آن است که گویند: بنده چون در معرفت افتاد، منع و حظر از وی برخیزد، و همه چیزها مباح و حلال شود تا گروهی دعوی کنند که ما را کشف افتاده است، واسطه برخاست در سر ما را همیشه یارب مخاطبه و مجاوبه است، و بر هرچه به خاطرشان قرار آید بر آن بروند، و آن نمایش حق می‌بینند، و هرچه در شرع ناپسندیده است، و خدای تعالی آن را به آیات بسیار جای‌ها در قرآن حرام کرده است بر مؤمنان، چنانچه خوردن و گرفتن مال مسلمانان بر وجوه باطل خبر «تجارة عن تراض»، قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»^۴؛ یعنی ای مؤمنان، مخورید مال‌های یکدیگر را به وجه باطل، و باطل اسمی است که جامع است مر هر چیزی را که خوردن وی به ناحق است از غصب و رشوه و سرقت و ربا و ظلم و خیانت و فجور مگر بازرگانی به خشنودی و تجارة عن تراض، هو أن ترضى لغيرك ما ترضى لنفسك.

و نکوهیده داشت جهودان را به خوردن حرام، كما قال الله تعالی: «أَكَا لُونَ لِلشُّحْتِ»^۵.

۱. اسرا: ۳۲.

۲. نور: ۲.

۳. بقره: ۲۲.

۴. نسا: ۲۹.

۵. مائده: ۴۲.

و اگر این آیه، ایشان تعلق [= استدلال] می‌کنند به وی اباحت واجب کردی، پس بدین آیت، به آیت دیگر تناقض لازم آمدی. پس تأویل صحیح مر این آیت را آن است که «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛^۱ ای خلق منافعکم ما فی الارض جمیعاً... هکذا قال ابن مسعود - رضی الله عنه - که خدای تعالی فرموده است که هرچه بیافریدم بر روی زمین، آن نفع و مصالح شما راست، و قوام عیش شما را تا منفعت گیرید، بخورید به ملک و اجارت و عاریت و مانند این؛ و مثل این چنان است که گفت: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ»؛^۲ ای مسخّر گردانید خداوند عزوجل شما را آنچه در آسمان‌ها و زمین است. یعنی اگر آسمان است، سقف تو است؛ و اگر آفتاب است، چراغ توست؛ و اگر ماه است، روشنایی توست؛ و اگر ستاره است، بر قوه توست؛ و اگر زمین است، قرار و بساط توست؛ و آنها و میوه‌ها و آب‌ها روزی توست، و پیرایه‌ها آرایش توست، و لباس نیکو پوشش توست، و اسب و خر و استر مرکب توست، و اشتر و گاو و گوسفند گوشت توست، این همه بیافرید بهر شما تا منفعت بردارید و خدای تعالی را شکر کنید و شما را بیافرید که او را پرستید، کما قال الله تعالی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛^۳ و قیل: خلق لکم ما فی الارض جمیعاً، ای لیستدلوا بها علی وحدانیت، و تستمتعوا بها اذا ملکتهم الاستمتاع شرعاً. یعنی تا دلیل گیرید به آن چیزها بر وحدانیت خدای و نفع گیرید بدان چون مالک شوید بر نفع آنها شرعاً، یعنی همه اشیا ملک دیگران اند مباح نشود نفع از آن مگر به اباحت شرع.

[صوفیه و رقص و موسیقی]

و در صنف دیگر، در رساله مولانا امام همام اجل ضیاء الدین سنایی آورده است که در این وقت، بعضی صوفیه حشویه ظاهر شده‌اند که رقص و سماع و اعضا جنبانیدن و دست‌زدن و بیت‌گفتن وصال آوردن و بیخ‌کردن است و چنگ و رباب و بربط‌نواختن و جز آن و اعتقاد کردن که طاعت است و موصل و مقرب الی الحق سبحانه و تعالی عن ذلک، و سبب مکاشفات لاریبی و دقایق غیبی و علوم حقیقی و وسیله درجات عقبایی است، و قومی آن را تصدیق می‌کنند و متابعت می‌نمایند، و ناهی این منکرات را لعنت

۱. بقره: ۲۹.

۲. جائیه: ۱۳.

۳. ذاریات: ۵۶.

و استقبال می‌کنند، و او را مدّعی نام می‌نهند؛ بدان که حلال دانستن این اقوال و متابعت کردن و استحسان کردن و تصدیق کردن این افعال کافر می‌شوند و به اجماع.

[انتشار کتاب فواید الفوائد و انحرافات آن]

و چون فرقه وضیع و شنیع چنانچه لهو و لعب که باطل است به اظهار رسانیدن گرفتند، و در سماع و در رقص خود را علوی می‌خواندند تا به خدای که همچو پرده نگاه نداشتند، و جمیع افعال مذکور را سیرت و عبادت خود ساختند، و اصرار نمودن گرفتند، و بر این، پس روی نکردند، بلکه کتابتی که مسمی به فواید الفوائد که مصدری این افعال و... حق این اقوال است پیدا کرده‌اند و این تألیف را کلام حسینی خوانند، و کلمات آن را جواهر غیبی و ظواهر لاریبی تصوّر کردند، و این نسخه به خواص و عوام از کافه انام رسانیده‌اند. و چون شایع شدن ناقلان معانی و ناصرانی مذهب نعمانی مطلع کردند، در وی خبر کلمات کفر و الحاد و زندقه و حلول و اباحت حرام و اسقاط تکالیف و فضل ولی بر نبی، و استخفاف شریعت، و اباحت سجده بلکه استحباب مر غیر خالق را، و جمله صفات حدوث به ذات حق تعالی و تقدّس نسبت کردن، و افترا بر مشایخ طریقه و علمای شریعت بیافتند؛ بدان که این مذهب سنّت و جماعت نیست. این فصل برای این آورده است تا خواننده را حق از باطل و صلاح از فساد ممتاز گردد، و در آن کوشد که این کتاب بدعت را دور کنند، و بدان چه مقدور او بود مردمان را نصیحت کنند تا پاره کنند و گوشه اندازند، بر حکم فتاوی ظهیری و تنبیه در رساله متبرک است که کلام صاحب فواید الفوائد که در فصول مختلف ایراد کرده است، مشحون و مملو باطل است.

کاتب الحروف و جمیع اصحاب دین، فرقه باطل را نصیحت می‌کنند که از مطالعه کردن این کتاب و صحبت کردن معتقدان اینها ترک باید داد که آن موجب فساد عقیده است؛ از غایت جهل که در ایشان است. در شوخ [کذا] اعتقاد بر اهل حشویه می‌گویند که بیشتر رعایات جانب ایشان خواهیم کرد، و شما را در گفتن و ما را در کردن، و همه وقت دانشمندان مدّعیان درویشان بوده‌اند، و درویشان همه وقت التفات به حال ایشان نکرده‌اند. بدان که این معنی محض کفر است، نعوذ بالله منها و من الضلالة.

و جایی دیگر در رساله متبرک است: قال صاحب الکشاف: «و عن حسن: من ادّعی محبّة الله وخالف سنة رسول الله (ص) فهو كاذب و کتاب الله یکذب»؛ یعنی هر که دعوی

محبت خدای تعالی و ارادت خلاف سنت رسول الله دارد، پس آن کس دروغگو است، و دروغ می‌گرداند کتاب خدای تعالی او را.

چنانچه در تفسیر امام زاهد بخاری - رحمة الله علیه - در سوره آل عمران به آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛^۱ یعنی بگو ای محمد، این قوم را اگر شما دوست دارید خدای تعالی را، پس متابعت کنید مرا که من محمدم تا شما را خدای تعالی به دوستی گیرد، و بیامرزد گناهان شما را که آمرزنده گناهان او است، و بخشاینده بندگان اوست. و نیز هم در این تفسیر مذکور است: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»؛^۲ بگو ایشان را ای محمد، اگر دعوی دوستی می‌کنید، پس اطاعت دارید خدای [فریم ۲۶] تعالی را در فرمان‌های وی و رسول وی را اطاعت دارید در سنت‌های وی. پس ایشان خود برگشته‌اند، اگر بر همین پای افشانند، ایشان کافران‌اند و خدای تعالی دوست ندارد کافران را. «فجعل ترك متابعة الرسول الله (ص) كفرا، فهم منه جعل محبة نفسه متابعة رسول الله (ص)»؛ یعنی گردانید خدای تعالی گذاشتن پس روی [پیروی] رسول (ص) کفر از ایشان؛ پس معلوم می‌شود از آنکه او گردانید محبت ذات خود پس روی کردن رسول (ص) را.

[سجده بر پادشاهان]

و جای دیگر در رساله متبرک است، در منع سجده تحیت که مخلوق را کنند. در محیط می‌گوید: «قال الفقيه ابو جعفر - رحمة الله عليه - : مَنْ قَبِلَ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيِ السَّلْطَانِ وَالْأَمِيرِ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ سَجَدَ لَهُ، فَإِنَّ كَانَ عَلَى وَجْهِ التَّحِيَّةِ لَا يَكْفُرُ، وَ لَكِنْ يَصِيرُ إِثْمًا يَارْتَكِبُ الْكَبِيرَةَ، وَإِنْ سَجَدَ بِنِيَّةِ الْعِبَادَةِ أَوْ لَمْ يَحْضُرْهُ النِّيَّةُ، فَقَدْ كَفَرَ. هَذَا هُوَ الْكَلَامُ فِي السَّجْدَةِ، جِيئْنَا إِلَى جِازٍ [كذا] السَّجْدَةِ لِلْسَّلْطَانِ أَوْ غَيْرِهِ فَمَكْرُوهٌ، لِأَنَّهُ يَشْبَهُ فِعْلَ الْمُجُوسِينَ».

و در نوادر فتاوی چنین عبادت است، می‌گویند هرکه جز خدای تعالی سجده کند، کافر شود - نعوذ بالله منها - هرکه مر پادشاه را سجده کند، بعضی گفته‌اند که مطلق کافر شود، و بعضی گفته‌اند اگر سجده به جهت عبادت او نیست، کافر نشود.

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. آل عمران: ۳۲.

و در کافی می گوید: «و ما يفعلون من تقبیل الأرض بین یدی السلطان فحرام، والفاعل والزاضی به أثمًا لأنه يشبه عبادة الوثن؛ و ذکر صدر الشَّهید: انه لا یکفر بهذه السجدة لأنه یرید به التَّحیة دون العبادة؛ و قال شمس الایمة السرخسی: والسجود لغير الله تعالی علی وجه التعظیم حرام».

در تفسیر امام زاهد می گوید: «تحیة الأمم الماضية كانت السجود و کالسلام و المصافحة». و در شریعت ما، سجده تحیت منسوخ گشت. روى انّ معاذاً سجد للنَّبِی (ص)، فقال النَّبِی (ص): یا معاذ لا تسجد الاله السجدة. وروی انّ سلمان الفارسی - رضی الله عنه - لما أراد أن یسجد للنَّبِی علیه الصَّلَاة و السَّلَام، فقال: لا ینبغی لبشر أن یسجد مثله، ولو أجزت أحد أن یسجد لأحد لأمرتُ المرأة بالسجود؛ و قال الحسن: بلغنی أن رجلاً قال للرَّسول (ص): علیک كما یسلم بعض علی بعض أم نسجد لک [كذا] قال: لا ینبغی أن یسجد أحد لأحدٍ من دون الله، ولو جاز أن یسجد لغير الله لأمرت النساء أن یسجدون لأزواجهن»^۱.

باید دانست جهال که سجده می کنند و می گنآنند، کافر می شوند و به روایتی بزهدکار می شوند به گناه کبیره. ایشان را تحیتی نیست به اتفاق علما.

و مفسران گفته اند که سجده تحیت در شریعت ما منسوخ گشت. «فقيل دخل جاثلیق علی علی - رضی الله عنه - حال خلافته، فأراد أن یسجد له؛ فقال علی رضی الله عنه: اسجدوا لله تعالی ولا تسجد لی»؛ پس جاثلیق گفت که طالبان، بزرگان خود را با این تحیت تعظیم کنند. «فقال علی رضی الله عنه: صار منسوخاً فی شریعتنا فسلم، و هذا کالتصاویر و تماثیل كانت مباحة فی الأمم الماضية، كما قال الله تعالی فی قصّة سلیمان - صلوات الله علیه - منهم یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل كانت مباحة فی الأمم الماضية، ثم صار منسوخاً فی شریعتنا» و این آیه در سوره آل عمران است: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَیْئاً وَ لَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲ «قال عکرمة: هو السجود بعضهم لبعض، قال ابن

۱. در المعجم الاوسط طبرانی (ج ۹، ص ۸۱) آمده است: فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَجَدَ لَكَ هَذَا الْبَعِيرُ وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالسُّجُودِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَسْجُدَ أَحَدٌ لِأَحَدٍ، لَوْ سَجَدَ أَحَدٌ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا». چنان که در مقدمه اشاره شد، اغلب متن روایات دست کاری شده و غیر مطابق با روایات اصل آنهاست.
۲. آل عمران: ۶۵.

جریح: هو الطاعة و اتباع رؤوسهم فی معاصی الله تعالی». وفي الحديث: قال النبی (ص)
«من أطاع مخلوقاً فی معصية الله، تعالی فکأنما سجد لغير الله»^۱.

در عیون المجالس در باب سجده می‌گوید که رخ بر زمین نهادن، سجده جهودان است. بعضی صوفیان جاهل علم توحید مشروع می‌کنند و حجت نادرست می‌گویند که نمی‌کنم سجده به پیشانی بلکه پیشانی از آن دور می‌دارم، سجده بر رخساره آدم نمی‌دانند که این سجده جهودان است؛ و تورات خوانان خدای را می‌پرستند، و جانب قبله منسوخ که بیت المقدس وقت نماز خویش بر رخساره سجده می‌کنند، پس سجده کردن بر رخساره سجده مشابهت جهودان خاکساران است، و به متابعت آن کافر می‌شوند.

و عین این معنی در کتب فقه و کفایه شعبی و تفاسیر روایت مسطور است که سجده کردن مر غیر خدای را کفر است. پس به جا آوردن این رسول بدعت است، و کفر را به وسع امکان خویش امر معروف فرمودن و از منکرات نهی کردن و سرزنش کردن و از نهی بازداشتن که تا در تحت این خطاب درنیایند.

قال (ع): «الساکت عن الحق شیطان آخرس»؛ و عالم را فرض است که طریقت سنت نبوی را اظهار دارد، و از بهر دین خود خشمگین شود. و چنانچه تاج السائرین امام السالکین امام محمد غزالی در منهاج العابدین فرموده است. و لقد روی عن رسول الله (ص) «أنه قال اذا ظهرت البدع وسکت العالم، فعليه لعنة الله»،^۲ هذا اذا کان بینهم، و إذا خرج من بینهم فلا یخیف له.

ایضاً در عقیده نجاج آورده است به اسناد صحیح از معاذ بن جبل رضی الله عنه، قال رسول الله (ص): اذا ظهرت البدعة وشتم أصحابی فلیظهر العالم علمه، ومن لم یفعل فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعین. فقیل للولید: ما اظهار العلم؟ قال اظهار سنّة رسول الله (ص)، وفي اظهار سنّة رسول الله (ص) رجاء حسن الجزاء من الله تعالی الکریم.

۱. در الصلّه ابن بشکوال (ص ۲۱۶) این حدیث آمده است: من قبل ید سلطان فکأنما سجد لغير الله.

۲. این حدیث تا اینجا در منهاج العابدین، ص ۷۷ و مصحح به کتاب الجامع لآخلاق الراوی خطیب، و السنه ابوبکر خلال هم (ش حدیث ۷۸۷ که تعبیر «و سکت العالم» را هم ندارد) ارجاع داده است. دنباله عبارت از غزالی است و البته جمله «فلا یخیف له» در منهاج نیامده و جای آن نقطه چین است. شاید خط آن به گونه‌ای بوده که مصحح نتوانسته است بخواند.

فما روی عن رسول الله (ص) انه قال: من طلب العلم ليحيي الإسلام ويميت البدعة فهو خلف النبي ما بينه وبين الأنبياء الإ درجة.

بر جمله کافه اسلام فرض است به قدر طاقت خویش چنان چه در تنبیه فقیه ابواللیث آورده است، و از روایات معتبر عمر بن عبدالعزیز گفت که خدای تعالی از خواص و عام را عذاب نکند، ولیکن چون معصیت ها ظاهر شوند، و امر معروف و نهی منکر نکنند، پس آن گاه مستوجب عقوبت گردند.

چنانچه خدای تعالی وحی کرد بر یوشع بن نون که از قوم تو چهل هزار مرد از گزیدگان هلاک خواهیم کرد، و شصت هزار از مفسدان. یوشع گفت یارب، اگر مفسدان را هلاک کنی، گزیدگان را چرا هلاک کنی؟ فرمان آمد: از بهر آنکه ایشان از بهر من خشم نگرفتند، با مفسدان برخاست و نشست کرده اند به خوردن و آشامیدن.

در خبر است انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که پیغمبر (ص) گفت که از مردمان کسان اند که کلید شراند و به زیر خیر نیستند، خُنک آن بندگان که خدای تعالی کلید خیر به دست او کرده است. یعنی آن کس که امر معروف می فرماید، و از منکر نهی می کنند؛ این چنین کس کلید خیر به دست او باشد و نه پذیرنده شده باشد. چنانچه خدای تعالی گفت قوله تعالی: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱؛ وای بر آن بنده که کلید شر به دست او باشد و آن علامت منافقان [۲۷] باشد که از امر معروف نهی کنند و به منکر امر فرمایند. چنانچه خدای تعالی گفت: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»^۲؛ پس امر معروف فرمودن و از منکر بازداشتن بوسع طاقت خویش هر مسلمانی را فریضه است.

اللهم تبتنا على الايمان وتلاوة القرآن ووقفنا بمتابعة النبي صلى الله عليه و على آله و سلم، يا ذى الجلال والاکرام، بفضلک و کرمک، يا اكرم الاکرمين و خير الناصرين، برحمتک يا ارحم الراحمين.

۱. توبه: ۷۱.

۲. توبه: ۶۷.